

## مدرسه‌ی خرگوش‌ها

بچه‌خرگوش‌ها، منتظر معلم بودند. معلم با سبدِ هویج وارد شد، سلام کرد و پرسید:  
 «بچه‌ها، فکر می‌کنید چرا خدا به ما گوش داده است؟»  
 پشمالو دستش را بلند کرد و گفت: «برای اینکه صداها را بشنویم»  
 آموزگار لبخند زد و پرسید: «اگر گوش نداشتیم، چه می‌شد؟»  
 دُم‌پنبه‌ای جواب داد: «هیچ صدایی را نمی‌شنیدیم».



بچه خرگوش‌ها در سکوت،  
منتظر پرسش بعدی بودند که چشم قرمزی  
پرسید: «اگر صداها را نمی شنیدیم، چه  
اتفاقی برای ما می افتاد؟».

این بار، خاکستری جواب داد:  
«خطرهایی برای ما پیش می آمد؛ مثلاً،  
صدای روباه‌ها و شغال‌ها را نمی شنیدیم».  
برنی ادامه داد: «از خیلی چیزها هم  
لذت نمی بردیم؛ مثل صدای پرنده‌ها و  
سرودخواندن بچه‌ها».

آموزگار ادامه داد: «پس، داشتن



گوش‌های سالم، خیلی مهم است. بچه‌ها، آیا می‌دانید چه باید بکنیم تا گوش‌های ما سالم بمانند؟»

دُم‌پنبه‌ای جواب داد: «باید از آن‌ها خوب مواظبت کنیم و همیشه آن‌ها را تمیز نگه داریم». زنگ مدرسه که به صدا درآمد، معلّم گفت: «بچه‌ها، این هویج‌ها جایزه‌ی شماست که فکر کردید و پاسخ‌های خوبی دادید».

چند دقیقه بعد، بچه‌خروش‌ها هویج در دست، با خوش‌حالی از کلاس بیرون رفتند.

